

## جایگاه اطاعت‌پذیری مبتنی بر اختیار و بصیرت در مدیریت اسلامی

رضا فقیه‌زاده<sup>۱</sup>، آیت‌اله اسماعیلی<sup>۲</sup>

### چکیده

در آموزه‌های دینی اطاعت‌پذیری خصوصاً در پیشگاه معصومین اهمیت فراوانی داشته، بطوریکه ایمان واقعی منوط به تسلیم فکری و عملی در پیشگاه خدا و پیامبر اسلام می‌باشد. با این وصف حتی در مقابل مقام عصمت تأکید بر آنست که اطاعت، مبتنی بر دو اصل اختیار و بصیرت بوده که جاهلانه و از روی جبر نباشد. ولی در سیستم مدیریت در خصوص فرماندهی و فرمانبرداری بین مافوق و زیردست تئوری‌های مختلفی از جمله تئوری‌های اقتضایی مبنی بر اینکه نسخه واحدی بر مدیریت نبوده بلکه تابع اقتضائات است مطرح شده که به نوعی در تقابل با اطاعت مشروط به اختیار و بصیرت است. این مقاله به روش تفسیری و تحلیل محتوای کیفی آیات و روایات، مستندات ابتنای اطاعت‌پذیری به اختیار و بصیرت و الگوهای معصومانه آن را ارائه نموده و در پی ارائه این دیدگاه است که وقتی در حد عصمت تسلیم نمودن جبری و جاهلانه ممنوع است به طریق اولی این ممنوعیت درباره غیرمعصوم جریان داشته و در مدیریت اسلامی بایستی مدنظر قرار گیرد، که از آثار مهم دنیوی آن تثبیت انضباط معنوی و ظاهری کارکنان است.

واژگان کلیدی: اطاعت‌پذیری، اختیار، بصیرت، مدیریت اسلامی

<sup>۱</sup> دکتری تفسیر تطبیقی، مدیر گروه معارف اسلامی، دانشگاه هوایی شهید ستاری

reza\_faghih@ymail.com

<sup>۲</sup> کارشناسی ارشد حقوق جزاء و جرم‌شناسی

## مقدمه

مسئله این تحقیق بررسی تحلیلی جایگاه اطاعت‌پذیری مبتنی بر اختیار و بصیرت در مدیریت اسلامی از منظر قرآن است؛ در آموزه‌های قرآن، لزوم پیروی بی‌قید و شرط و تسلیم محض بودن در مقابل مقام عصمت به صراحت بیان شده است که در آیات متعدد و بالاخص در ارتباط با واژه‌هایی از ریشه «طوع- طاعت» و «سلم» این مطلب کاملاً هویدا است. مانند این آیه قرآن که مومنان را به اطاعت فراخوانده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید...»؛ و یا در این آیه که مومنان را به داخل شدن در "سلم" فرمان می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛<sup>۱</sup> «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به اطاعت خدا درآئید، و گام‌های شیطان را دنبال نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است»؛ مسئله تسلیم در پیشگاه مقام عصمت آنقدر اهمیت دارد که در نگاه قرآن، عدم تسلیم در مقابل حکم رسول (ص) به منزله عدم ایمان شناخته شده است: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛<sup>۲</sup> «ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی و تردید نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند»؛ که عقل نیز با عنایت به شأن خدای تعالی و معصومین و از طرف دیگر محدودیت‌های ادراکی خود، با مصباحیت شرع، بر آن مهر تایید می‌زند. ولی سیری در آیات متعدد قرآن کریم و سیره معصومین بیانگر آنست که حتی در مقابل خدای متعال و اولیای معصوم او نیز اطاعت و فرمانبری مشروط به اختیار و بصیرت بوده و اکراه و تحمیق در این راستا جایگاهی ندارد.

۱۳۲

از طرف دیگر در سیستم مدیریت نیز بحث اطاعت‌پذیری فرمانبران مطرح و در کتاب‌های مدیریتی اصول متعددی برای مدیریت بر زیردستان نقل شده است. با این حال هر چند در بین نظریه‌پردازان مدیریت به جنبه‌هایی از این دو اصل بر می‌خوریم (رضائیان، ۱۳۹۳: ۵۳-۵۰). همانگونه که ملاحظه می‌شود، این نظریه بنحوی در تقابل با نظریه اطاعت مشروط به اختیار و بصیرت است. گذشته از اینکه در برخی از اقسام مدیریت به این دو اصل، اصلاً بهایی داده نشده و بلکه اجبار زیردست بدون اقناع و آگاهی او در دستورکار مدیر قرار می‌گیرد. عملاً نیز در خیلی موارد در سازمان‌های متعدد حتی در سازمان‌های اسلامی این دو اصل اساسی مورد غفلت واقع می‌شود. در صورتیکه در مدیریت اسلامی که قاعدتاً

<sup>۱</sup> نساء/۵۹<sup>۲</sup> بقره/۲۰۸<sup>۳</sup> نساء/۶۵

اصول اساسی خود را از قرآن و سیره معصوم می‌گیرد این شیوه مدیریت مورد قبول نیست. وقتی در برابر معصوم اطاعت منوط به اختیار و بصیرت است در برابر غیر معصوم به طریق اولی بایستی به این دو اصل مهم عمل گردد. در منطق قرآن نه تنها مدیر و فرمانده بایستی مختار و بصیر باشد فرمانبر نیز بایستی با اختیار و از روی بصیرت عمل نماید. و برخلاف نظر پی‌راینز یک مدیر اسلامی نمی‌تواند با استناد به شرایط و اقتضائات زمانی از این دو اصل اساسی چشم‌پوشد. این مطلبی است که هم آیات متعدد قرآنی بر آن تاکید داشته و هم سیره رفتاری معصومین آن را تایید می‌نماید. و مسلماً احیای این دو امر تاثیر فوق‌العاده‌ای در تحکیم مبانی انضباطی کارکنان خواهد داشت. و در واقع راز و رمز موفقیت مسلمانان اصیل در طول تاریخ اسلام در عرصه‌های مختلف با وجود کمی‌عده و عده‌همین داشتن بصیرت نافذ دینی در کنار احساس حریت و آزادگی آنان بوده است. بنابراین در سیستم مدیریت اسلامی توجه به این دو اصل مهم ضرورت بسیار زیادی دارد، زیرا مدیر و فرمانبر را در چارچوبی قرار می‌دهد که باتوجه به احساس حریت و همدفداری، آنان را به صفات ارزشمند دیگری مانند شجاعت، ایثار، روحیه قوی، انضباط معنوی و مادی، استقامت در برابر مشکلات، طمأنینه و آرامش، متصف می‌گرداند. این موارد بیانگر ضرورت و اهمیت تحقیق پیرامون اطاعت‌پذیری مبتنی بر اختیار و بصیرت است. در این مقاله سعی شده است با استناد به برخی مستندات قرآنی و روایی، لزوم توجه به اختیار و بصیرت در اطاعت‌پذیری و جایگاه آن در مدیریت اسلامی ارائه و تبیین گردد. شایان ذکر است آیات متعددی در قرآن کریم به اطاعت‌پذیری مبتنی بر اختیار و بصیرت اشاره دارند، ولی در این مقاله با محوریت دو آیه ۱۳۳ (بقره/۲۵۵؛ یوسف/۱۰۸) بحث را دنبال خواهیم کرد.

## ۱- معناسازی

واژه «طاعت»: از ریشه «طوع، کره» است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۲۴۰)؛ واژه طوع به معنای انقیاد و فرمانبری می‌باشد، و ضد آن کره است. همانگونه که خدای عزوجل فرموده: «أَتْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا»؛ «وَلَهُ أُسْلِمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا»؛ «با آنکه هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است»؛ «طاعت» نیز مثل آن می‌باشد لکن طاعت بیشتر در فرمانبری و قبول امر در آنچه که امر شده و پذیرش کاری که برای او ترسیم شده است، بکار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۲۹)؛ همینطور گفته شده «الإِطَاعَةُ» یا «الطَّاعَةُ» مصدر «أَطَاعَ» به معنای اطاعت کردن است. بنابراین وقتی گفته می‌شود: «أَطَاعَهُ» یعنی فرمانبردار او شد (فیومی، ۱۴۱۴: ۳۸۰). در یک جمع‌بندی کلی گفته شده اصل واحد در ماده «طوع عمل به

<sup>۱</sup> فصلت/۱۱

<sup>۲</sup> آل عمران/۸۳

اقتضای امر و حکم به همراه رغبت و خضوع می‌باشد که برای آن سه تایید هست: رغبت، خضوع، عمل طبق امر؛ که اگر رغبت و میل نباشد، "کره" صدق می‌کند چه با خضوع و عمل طبق امر باشد و چه نباشد (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۳۷). همانگونه که ملاحظه می‌شود حتی لغت پژوهان در بحث تبیین ریشه اطاعت به منوط بودن اطاعت به اختیار توجه داشته و تذکر داده‌اند.

- واژه «اختیار»: برگزیدن و انتخاب را اختیار گویند زیرا شیء برگزیده نسبت به برگزیننده دلپسند و مرغوب است مانند: «وَلَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ»؛ «و قطعاً آنان را دانسته بر مردم جهان ترجیح دادیم (و اختیار کردیم)»؛ «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ»؛ «و من تو را برگزیده‌ام، پس بدانچه وحی می‌شود گوش فرا ده» (قرشی، ۱۳۷۱: ۳۱۸).

- واژه «بصیرت»: این واژه برگرفته از ریشه عربی «ب - ص - ر» به معنای حجت و استبصار (طلب بینایی) در چیزی است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۶۵). همینطور گفته شده به درک قلب، بصیرت و بصر گویند (راغب اصفهانی، پیشین: ۱۲۷)؛ بَصْرٌ در معنای قوه بینایی، چشم و علم بکار می‌رود و بصیرت به معنای بینایی دل است (قرشی، پیشین: ۱۹۵)؛ مشتقات این ماده، در قرآن زیاد بکار رفته است. گفته شده بصیرت در آیه: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»<sup>۳</sup> «بگو: این است راه من، که من و هر کس (پیروی‌ام) کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم» به معنای یقین و معرفت و حجت قاطعه و نه بر وجه تقلید می‌باشد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۱۱)؛ و از اینجا بصیرت را عقل و زیرکی هم معنی کرده‌اند. جمع بصیرت، بصائر و ابصار هر دو آمده است: «قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِّن رَّبِّكُمْ»<sup>۴</sup> که پنج بار در قرآن تکرار شده و بمعنی بصیرت‌ها و دلیل‌هاست. گفته شده، بصائر جمع بصیرت از ماده «بصر» به معنی دیدن است، منتها فهمی که در قلب حاصل می‌شود (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۰۴)؛ و در «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»<sup>۵</sup> اولی الابصار را به معنای ذوی‌العقول (طبرسی، پیشین: ۷۱۰) و ذوی‌البصائر (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۸) گفته‌اند (قرشی، پیشین: ۱۹۶). همانگونه که ملاحظه می‌شود و در کلام بزرگان لغت و تفسیر نیز به آنها اشاره شده ربط وثیق بین عقل و فهم با بصیرت کاملاً هویداست و از آنجا که انسان‌ها ذوی‌العقولند جدا کردن این خصلت از آنها و تحمیق و اجبار آنان نوعی مبارزه با هویت ذاتی آنهاست. اختیار هم بدون بصیرت معنا ندارد زیرا وجود اختیار بدون آگاهی لازم با وجود عوامل گمراه کننده به گمراهی انسان می‌انجامد. خدای متعال نیز هم به بندگان خود اختیار داده و هم با الهام فجور و تقوا به انسان‌ها و همینطور با فرستادن سفرای خود در راستای افزایش بصیرت آنان، عمل نموده است. و در

۱۳۴

۱ دخان/۳۲

۲ طه/۱۳

۳ یوسف/۱۰۸

۴ انعام/۱۰۴

۵ آل‌عمران/۱۳

قرآن کریم نیز بحث اطاعت‌پذیری را ملازم با اختیار و بصیرت تذکر داده است، که در ادامه به مستندات آنها اشاره می‌شود.

## ۲- مستندات اطاعت‌پذیری مبتنی بر اختیار و بصیرت

### ۲-۱- پذیرش دین مبتنی بر اختیار

آیات متعددی در قرآن کریم وجود دارد که حاکی از مبتنی بودن اطاعت‌پذیری بر اختیار است.<sup>۱</sup> شاخص‌ترین آیه در این زمینه این آیه شریفه است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...»<sup>۲</sup> در این آیه شریفه ضمن دعوت ضمنی به اطاعت دین خدا، آن را منوط به اختیار نموده است. یعنی در پذیرش دین هیچ اکراه و اجباری نیست و امور مذهب بر قدرت و اختیار مبتنی است نه بر اجبار (طبرسی، ۱۳۷۷: ۱۴۰).

گفته شده در جمله «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» دو احتمال هست، یکی اینکه جمله خبری باشد و بخواهد از حال تکوین خبر دهد، و بفرماید خداوند در دین اکراه قرار نداده و نتیجه‌اش حکم شرعی می‌شود که: اکراه در دین نفی شده و اکراه بر دین و اعتقاد جایز نیست و اگر جمله انشایی باشد به این معنا که نباید مردم را بر اعتقاد و ایمان مجبور کنید، در این صورت نیز نهی مذکور متکی بر یک حقیقت تکوینی است، و آن حقیقت همان بود که بیان شد، و اکراه هم تنها در مرحله افعال بدنی اثر دارد، نه اعتقادات قلبی (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۴۳).

۱۳۵

بنابراین اکراه در دخول در دین نیست زیرا ایمان و یا اعتقاد دینی اذعان و خضوع است و این با اکراه و الزام جور در نمی‌آید بلکه آن با حجت و برهان بدست می‌آید (مراغی، ۱۹۸۵: ۱۶). لذا در ادامه با آوردن جمله «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» جمله اول را تعلیل می‌کند (طباطبایی، پیشین: ۳۴۳). یعنی حق و باطل و ایمان و کفر و هدایت از ضلالت به کثرت حجج و آیات دلالت‌کننده از هم تمییز داده شده‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۶).

هرچند در تفسیر این آیه شریفه و در شأن نزول آن به مطالب دیگری نیز اشاره شده (طبرسی، پیشین: ۶۳۱). ولی موارد مطرح شده که مثلاً در مورد عده‌ای از انصار نازل شده عمومیت آیه را تخصیص نمی‌زند و حکم آیه تا ابد باقی است و اینکه گفته شود این آیه به وسیله آیه‌ای که جهاد و قتال را واجب می‌کند نسخ شده است، صحیح نمی‌باشد. به تعبیر علامه طباطبایی، یکی از شواهد بر اینکه این آیه نسخ نشده، تعلیلی است که در خود آیه است، و می‌فرماید: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، "رشد" و "غی" از هم جدا شده‌اند و معقول نیست آیه‌ای که می‌خواهد این آیه را نسخ کند فقط حکم‌اش (حرمت) را نسخ کرده، ولی علت حکم باقی بماند (طباطبایی، پیشین: ۳۴۴).

<sup>۱</sup> انسان/۳؛ شوری/۶؛ غاشیه/۲۱-۲۲

<sup>۲</sup> بقره/۲۵۶

این آیه شریفه یکی از آیاتی است که دلالت می‌کند بر اینکه دین اسلام مبتنی بر شمشیر و خون نیست، و اکراه و زور را تجویز نکرده، برخلاف زعم برخی که گفته‌اند اسلام دین شمشیر است، و به مساله جهاد که یکی از ارکان این دین است، استدلال نموده‌اند. در واقع قتال و جهادی که اسلام به سوی آن فرا خوانده، قتال و جهاد به منظور احراز تقدم و بسط دین با قدرت و اکراه نیست بلکه برای احیای حق و دفاع از نفیس‌ترین سرمایه‌های فطرت یعنی توحید است، و اما بعد از گسترش توحید در بین مردم و خضوع آنان به دین نبوت و لو یهود یا نصارا باشد، دیگر محل نزاع و جدال برای مسلمان با هیچ موحد دیگری نیست، پس اشکال ناشی از عدم تدبر است (همان، ۳۴۳).

کسی را نمی‌توان به زور وادار به پذیرش معنایی کرد؛ این کار نه شدنی است و نه مطلوب؛ نه سنت خدا بر اجبار متکی است و نه اینکه به زور می‌توان کسی را معتقد به یک معنایی نمود. از تعلیل آیه می‌توان دریافت که حق به اهرمی بیش از تبیین حق، نیازی ندارد و زورگویی نوعاً در زمینه عدم تبیین شکل می‌گیرد. این نکته ارتباط وثیق و غیرقابل تفکیک «اصل اختیار» با «اصل بصیرت» را که به مستندات آن نیز اشاره خواهد شد در عمل نشان می‌دهد. اساساً امور قلبی الزام‌بردار و قهرپذیر نیستند بلکه هر معنایی را می‌بایست با میل و رغبت به کسی قبولاند. از طرفی بندگی غیر خدا اگرچه به رغبت صورت گیرد نوعی تحمیل را به همراه دارد. به تعبیر مولای متقیان: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً»؛ «بنده دیگری مباش که خدا تو را آزاد آفریده است». آزادگی با گوش به فرمان محض بودن منافات دارد. پیامبر اسلام نیز بعنوان مبلغ و مجری احکام الهی حق اجبار و الزام و تحمیل دین بر مردم را ندارد: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ. لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»؛ «پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده‌ای. بر آنان تسلطی نداری».<sup>۳</sup> تحمیل انسانیت انسان را از او سلب می‌کند و لو در جهت حق باشد زیرا انسانیت انسان به اعمال اراده‌اش بستگی دارد (نقی پورفر، ۱۳۸۵: ۱۶۰-۱۵۶).

از نکته‌های جالبی که از قرآن کریم استفاده می‌شود اینکه حتی اطاعت از پیامبر (ص) را مقید به معروف کرده: «... وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ...»<sup>۴</sup> این آیه درباره شروط بیعت زنان با پیامبر(ص) صادر شده است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۲۰). درباره معروف گفته شده: «هو ما فرض الله عليهن من الصلاة و الزكاة، و ما أمرهن به من خير» (قمی، ۱۳۶۷: ۳۶۴): «معروف آنچه که خدا از نماز و زکات و آنچه که از خیر آنان را امر کرده می‌باشد» و اینکه چرا بر معروف قید زده با وجود اینکه پیامبر(ص) جزء به آن امر نمی‌کند هشدار به این قضیه است که تبعیت خلق در معصیت خالق جایز نیست (بیضاوی، پیشین: ۲۰۷)؛ و گفته شده باتوجه به اینکه

<sup>۱</sup> نهج البلاغه/نامه ۳۱

<sup>۲</sup> غاشیه/۲۱-۲۲

<sup>۳</sup> ق/۴۵؛ شوری/۶

<sup>۴</sup> ممتحنه/۱۲

پیامبر معصوم است و هرگز امر به منکر نمی‌کند، این تعبیر ممکن است بعنوان الگویی برای تمام اوامری باشد که از زمامداران و مدیران اسلامی صادر می‌شود این اوامر در صورتی محترم و قابل اجرا است که با تعلیمات قرآن و اصول شریعت اسلام سازگار باشد و مصداق این آیه گردد. و از معارف قرآن چه دورند کسانی که اوامر زمامداران را هرچه و از هرکس که باشد، واجب الاطاعه می‌دانند، چیزی که نه با عقل سازگار است و نه با حکم شرع و قرآن. امیر مومنان علی در نامه معروفی که به مردم مصر درباره فرمانروایی مالک اشتر نوشت با تمام توصیف‌های والایی که در مورد مالک دارد، در پایان چنین فرمود: «فاسمعوا له و اطیعوا امره فیما طابق الحق، فانه سیف من سیوف اللّٰه» (نهج‌البلاغه/ نامه ۳۸: ۵۴۴): «سخن‌اش را بشنوید و فرمان‌اش را اطاعت کنید، در آنچه مطابق حق است، که او شمشیری از شمشیرهای خدا است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۵۰) و همینطور گفته شده شاید بتوان از این آیه اینطور استنباط کرد که ولایت حقیقی برای رهبری و قیادتی است که در حدود ولایت خدا واقع شود، پس - از باب جدل - اگر به زنی فرمان داده شود که غیر کار نیک کند پیروی از چنین فرمانی بر او جایز نیست، بلکه نافرمانی او در آن مورد بهتر است، و این امر در رهبری‌های نامعصوم احتمال دارد (مدرسی، ۱۴۱۹: ۳۲۸).

بنابراین وقتی در مقابل دین حقه و شخص خاتم الانبیا که عصمت مطلقه دارد قضیه بدین قرار است در برابر غیر معصوم به طریق اولی بایستی این اصل مراعات گردد. و لذا یک زمامدار و مدیر اسلامی نمی‌تواند دیگران را الزام و مجبور به انجام کاری کند، بلکه بایستی با احیای روحیه حریت و آزادگی فرمانبران که در سایه ۱۳۷ افزایش بصیرت آنها حاصل می‌شود در چارچوب ارزش‌های اسلام قدم برداشته و آنان را در جهاد اکبر و اصغر یاری نماید. جالب آنکه در سیره هیچ معصومی اجبار به فرمانبری از طرف آنان دیده نمی‌شود و در تمام صحنه‌ها حتی در صحنه‌های جنگ، فرمانبران مختار بوده و ائمه صرفاً در افزایش بصیرت آنان کوشیده‌اند تا خود تصمیم بگیرند. بعنوان نمونه وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار در سال ۳۸ هجری، و سستی مردم به امام علی ابلاغ شد آن حضرت خطبه‌ای ایراد فرموده که کاملاً بیانگر درد و رنج شدید آن حضرت از دست یاران سست عنصر است، آنجا که می‌فرماید: «خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه‌ام از خشم شما مالا مال است! کاسه‌های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷: ۶). ولی کسی را در این راه مجازات نکرده و صرفاً در افزایش بصیرت آنان کوشیده است.

در نظام اسلامی نیز رهبر کبیر انقلاب اسلامی اینگونه می‌فرماید: «ما بنای این نداریم که یک تحمیلی به ملت‌مان بکنیم و اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم ملت ما هرطور

رای داد ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم ما حق نداریم خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملت‌مان یک چیزی را تحمیل بکنیم» (خمینی، ۱۳۷۹: ۳۴).

## ۲-۲- بصیرت شاخصه اصلی پیروان پیامبر(ص)

آیات متعددی در قرآن کریم بر بصیرت همگان تحت عناوین: بصیرت خداوند، بصیرت طبیعت، بصیرت کتب آسمانی، بصیرت انسان، اساس دین مبتنی بر تفکر، اتمام حجت بر مردم یکی از اهداف بعثت، نفی تقلید، لزوم بصیرت همگان تاکید دارد.<sup>۱</sup> از جمله این آیه شریفه: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۲</sup> «بگو: این است راه من، که من و هر کس (پیروی‌ام) کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم، و منزّه است خدا، و من از مشرکان نیستم.» طبق این آیه شریفه پیامبر(ص) می‌فرماید دعوت من و پیروانم به سوی خدا براساس بصیرت است (طوسی، بی‌تا: ۲۰۵). این جمله نشان می‌دهد که رهبر باید دارای بصیرت و بینایی و آگاهی کافی باشد، و گرنه دعوتش به سوی حق نخواهد بود (مکارم شیرازی، پیشین: ۹۴). پیروان پیامبر هم باید هر کدام مبلغی باشند که با بصیرت و آگاهی مردم را به سوی خدا دعوت کنند. بنابراین مردم را چشم بسته و بدون آگاهی نباید به انجام کاری ترغیب کرد (قرائتی، ۱۳۸۸: ۱۷۶). لذا این آیه شریفه نیز بطور ضمنی می‌فرماید اگر ما پیرو امر خدائیم و به سوی او فرا می‌خوانیم این کار ما آگاهانه است نه از روی جهل یا تقلید.

۱۳۸

امام علی(ع) در خصوص پرچمداری در جنگ بین اهل قبله می‌فرماید: «... وَ قَدْ فُتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ وَ لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ [بِمَوَاقِعِ] بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ فَاْمُضُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ وَ قِفُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ وَ لَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرِ حَتَّى تَتَبَيَّنُوا» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۳: ۳۲۸): «مردم! هم اکنون آتش جنگ بین شما و اهل قبله شعله‌ور شده است، و این پرچم مبارزه را جزء افراد آگاه و با استقامت و عالم به جایگاه حق به دوش نمی‌کشند. بنابراین آنچه فرمان دادند انجام دهید، و از آنچه نهی کردند توقف کنید، و در هیچ کاری شتاب نکنید تا روشن و آگاه شوید».

جهاد با مسلمانان منحرف نخستین بار در زمان خلافت امام علی پیش آمد آن حضرت مجبور شد به دلیل بغی و طغیان برخی مدعیان دروغین اسلام با آنان پیکار نماید قبول این امر یعنی جنگ با اهل قبله برای ظاهرینان و کوتاه‌فکران سنگین می‌آمد لذا آن حضرت می‌فرماید این پرچم را جزء آگاهان با استقامت و کسانی که حق را از باطل به خوبی می‌شناسند کسی دیگر نمی‌تواند به دوش بکشد. الان در عصر ما کسان دیگری مانند القاعده، داعش و ... به نام دین در عالم اسلام آشوب به پا کرده‌اند و چون به نام دین به پا

<sup>۱</sup> مجادله/۱؛ نور/۴۱؛ انعام/۱۰۴؛ انسان/۲؛ سبأ/۴۶؛ زخرف/۲۲

<sup>۲</sup> یوسف/۱۰۸



خواستارند مبارزه با اینها یک روشن‌بینی خاصی می‌طلبد که بصیرت نافذ دینی مهمترین ابزار در مقابله با آنهاست و بایستی در مدیریت و فرماندهی اسلامی مدنظر قرار گیرد.

حضرت علی در نامه معروف خود به مالک اشتر زمانیکه در مورد چگونگی انتخاب فرماندهان و نظامیان سخن می‌گوید تمام شاخصه‌هایی که مطرح می‌فرماید بنحوی ارتباط مستقیم و یا غیرمستقیم با بصیرت دینی دارد (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳: ۵۷۶). از جمله اوصاف و ویژگی‌هایی که حضرت امیر برای انتخاب فرماندهان و نظامیان تحت امر معرفی می‌فرماید عبارتند از: امین بودن نسبت به خدا و پیامبر و پیشوا و رهبر (گفته شده یعنی نسبت به آنها سینه و قلبش طاهر باشد (عبده، بی‌تا: ۱۰۱). ۲- بردبار بودن ۳- از خانواده‌های شریف و خاندان‌های درستکار و خوشنام و خوش سابقه بودن ۴- به فکر سربازان بودن و بخشنده بودن نسبت به آنان ۵- قدرت بازگرداندن مشکلات پیش آمده به خدا و رسول و فهم حکم آنان و ... این شاخصه‌هایی که حضرت امیر برای متصدیان پست فرماندهی و نظامی‌گری برشمرده آیا غیر از این است که همه‌اش از بصیرت دینی یک شخص می‌تواند متجلی گردد؟ قطعاً بدون داشتن بصیرت دینی پیاده کردن موارد فوق از عهده کسی بر نمی‌آید. بصیرت دینی به فرد قدرت تشخیص حق و باطل را می‌دهد. قدرت تحمل مشکلات در راه اجرای عدالت را می‌دهد. قدرت از خود گذشتگی و قانع بودن را می‌دهد. قدرت مراجعه به قول و فعل معصوم و بکارگیری آنها در مسیر اطاعت‌پذیری را می‌دهد. بصیرت به انسان توانایی درک درست حقایق و تحلیل واقعیت‌ها را می‌دهد. در مقابل عمل از روی ناآگاهی و بی‌بصیرتی به بیراهه رفتن می‌انجامد. به تعبیر امام ۱۳۹ صادق: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا تَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا» (ابن‌شعبه، ۱۳۶۲: ۳۶۲): «عمل کننده بدون بصیرت همچون رونده در بیراهه است، سرعت حرکت‌اش زیاد نمی‌شود مگر اینکه از مسیر اصلی دورتر می‌گردد».

### ۳-۲- ذوی‌العقول بودن انسان‌ها و مبتنی بودن دین اسلام بر تفکر

مطلب دیگری که مبین مبتنی بودن اطاعت‌پذیری بر اختیار و بصیرت است، اینکه انسان صاحب عقل و اندیشه بوده و اساس دین اسلام نیز مبتنی بر تفکر است. کار اصلی پیامبران این بود که مردم را متفکر بار آورند: «قُلْ إِنَّمَا أُعْطِیْتُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفِرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا...»! «بگو: من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که: دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید...». به فرموده حضرت علی یکی از اهداف بعثت

پیامبران این بود که دفینه‌های عقول مردم را فعال نمایند: «... وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ ...» (نهیج-البلاغه، خطبه ۱: ۳۸).

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ!»<sup>۱</sup> «و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند». طبق این آیه شریفه غرض از تبیین قرآن توسط پیامبر (ص) برای این است که مردم را متفکر بار بیاورد. به تعبیر دیگر وحی به رسول برای آن فرستاده می‌شود که سبب تحقق یافتن این امر شود که عقل‌های مردمان برانگیخته شده و افکار خاموش و راکد ایشان به حرکت درآید، و مستقیماً به تحصیل علم بپردازند (مدرسی، پیشین: ۶۲). یعنی نقش اساسی انبیا و معصومین این است که مردم عاقل و متفکر شوند و نتیجه طبیعی عاقل و متفکر شدن تدین مردم است و نتیجه طبیعی تدین اطاعت از امر خدا با اختیار و بصیرت است (نقی پورفر، پیشین: ۱۷۷).

تعقل و اندیشیدن آنقدر مهم است که خداوند متعال بدترین جنبنندگان در نزد خود را کر و لالانی که تعقل نمی‌کنند معرفی فرموده است: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»<sup>۲</sup>: قطعاً بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند. در این آیه شریفه که طبق سیاق کلام در آیات قبل و بعد در مورد کفار می‌باشد (طباطبایی، پیشین: ۴۲). خداوند آنها را ابتدا از جنس چهارپایان و سپس از بدترین آنها قرار داده زیرا آنان نسبت به حق گوش شنوا ندارند و آن را نمی‌شنوند و زبان گویا ندارند و به آن اقرار نمی‌کنند. آنها کسانی هستند که تعقل نمی‌کنند (زمخشری، پیشین: ۲۰۹).

در آیه شریفه دیگری دلیل دوزخی شدن جهنمیان به اعتراف خودشان، نشنیدن و یا نیندیشیدن معرفی شده است. اعترافی که خداوند متعال بر آن صحه می‌گذارد: «وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ. فَأَعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ فَسُحِقًا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ»<sup>۳</sup> و گویند: «اگر شنیده (و پذیرفته) بودیم یا تعقل کرده بودیم در (میان) دوزخیان نبودیم. پس به گناه خود اقرار می‌کنند. و مرگ باد بر اهل جهنم!» برخورد خدا با این منطق چیست؟ می‌فرماید: پس به تنها گناهشان اعتراف کرده‌اند (نه گناهانشان) جمع نمی‌بندد یعنی ریشه تمام گناهان در عدم تعقل است از عدم تعقل این همه مفساد سر می‌زند. از پیامبر ذیل همین آیه روایت شده که فرمود: «آدمی هست که جهاد می‌کند و نماز خوانده و روزه می‌گیرد و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند. ولی در روز قیامت پاداش داده نمی‌شود مگر به اندازه عقلش» در حدیث دیگری از انس بن مالک روایت شده که گفت گروهی مردی را در حضور پیامبر تعریف کردند پیامبر «فرمود: عقلش، چطور است». گفتند ای رسول

<sup>۱</sup> نحل/۴۴

<sup>۲</sup> انفال/۲۲

<sup>۳</sup> ملک/۱۰ و ۱۱

خدا ما شما را از اجتهادش در عبادت، و کارهای خوبش خبر می‌دهیم شما از ما از عقل وی می‌پرسید. «فرمود: همانا احمق بسبب حماقت‌اش به چیزی می‌رسد که از گناه گناهکار بزرگتر است. و بندگان خدا فردای قیامت از درجات بالا می‌روند و به مقام قرب پروردگارشان می‌رسند فقط به اندازه عقل‌شان» (طبرسی، پیشین: ۴۸۷). برای درک ارزش و جایگاه «عقل و تعقل» در آموزه‌های اهل بیت نیز کافی است به حدیث امام کاظم به هشام بن حکم نظری بیفکنیم که عظمت عقل و عاقلان را با استناد به آیات قرآن کریم به تصویر کشیده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۹-۱۳). می‌توان گفت دلیل این امر آنست که تعقل و تفکر به انسان بصیرت می‌دهد و در نتیجه انسان قدرت تشخیص حق از باطل را پیدا می‌کند.

این همه تاکید بر تعقل و تفکر در آیات متعدد قرآن کریم و لسان ائمه هدی، بیانگر آن است که انسان‌ها با اختیار و اندیشه صحیح تصمیم بگیرند، و گرنه بدون اختیار و بدون داشتن قدرت فهم، این همه تاکید بی‌معنا بود. و لذا انسانی که قدرت اندیشه دارد، مسلماً در مقابل تحمیل مقاومت خواهد کرد و حداقل از جنبه روحی و عقلی اطاعت‌پذیر نخواهد بود. و این در مواقع حساس، آسیب جدی و جبران‌ناپذیر بر پیکر اجتماع وارد خواهد کرد و لذا در مدیریت اسلامی توجه به این مسئله اهمیت به‌سزایی دارد.

#### ۴- سیره معصومین

سیری در سیره معصومین (ع) نیز، مبین ملازم بودن دو اصل مهم اختیار و بصیرت در کنار هم و از جمله<sup>۱۴۱</sup> شروط اساسی اطاعت‌پذیری چه در مقابل معصوم و چه در مقابل غیرمعصوم است، بعنوان نمونه به سه مورد اشاره می‌شود:

#### ۴-۱- عملکرد حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل

خداوند متعال درباره فرازی از زندگی این دو بزرگوار می‌فرماید: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى ...». «و وقتی با او به جایگاه «سعی» رسید، گفت: ای پسرک من! من در خواب (چنین) می‌بینم که تو را سر می‌برم، پس ببین چه به نظرت می‌آید؟» در تفسیر این آیه شریفه آمده است: منظور از رسیدن به حد سعی و کوشش رسیدن به آن حد از عمر است که آدمی عادتاً می‌تواند برای حوائج زندگی خود کوشش کند و این همان سن بلوغ است، و معنای آیه این است که: وقتی آن فرزند به حد بلوغ رسید، ابراهیم به او گفت ای پسر من مکرر در خواب می‌بینم که تو را ذبحت می‌کنم (تعبیر به "ان‌ی" دلاله دارد بر اینکه این صحنه را مکرر در خواب می‌دیده) (طباطبایی، پیشین: ۱۵۲).

محل بحث ادامه آیه هست که می‌فرماید: «فَانظُرْ مَاذَا تَرَى» به تعبیر علامه طباطبایی کلمه "تری" از ماده "رأی" به معنای اعتقاد است، یعنی در آنچه که گفتم فکر کن ببین چه نظر می‌دهی (همان، ۱۵۳)، می‌خواسته بفرماید: تو درباره سرنوشت خودت فکر کن و تصمیم بگیر در این راه اجباری در کار نیست بلکه بایستی با اختیار و بصیرت راه خود را انتخاب کنی. جواب فرزند با بصیرت نیز بسیار شنیدنی است: «قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»: «گفت: ای پدر من! آنچه را مأموری بکن. ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت».

و در نهایت نیز دوتایی کاملاً آگاهانه و با بصیرت تسلیم امر الهی گشتند: «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ»: «پس وقتی هر دو تن در دادند (و همدیگر را بدرود گفتند) و (پسر) را به پیشانی بر خاک افکند».

نظیر چنین اطاعت مختارانه و آگاهانه در مورد حضرت علی اکبر نقل شده است به این صورت که در سیر به سمت کربلا امام حسین یک موقع همانطور سوار بر اسب خوابشان گرفته سپس سر بلند کرده و دو یا سه بار می‌فرماید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» حضرت علی اکبر دلیل را جویا شدند، امام فرمودند: در همان حالت صدای هاتفی را شنیدم که می‌گفت: «الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَ الْمَنَايَا تَصِيرُ إِلَيْهِمْ فَعَلِمْتُ أَنَّهَا أَنْفُسُنَا نُعِيَتْ إِلَيْنَا» یعنی این قوم حرکت می‌کنند ولی مرگ است که این قوم را حرکت می‌دهد، اینطور از صدای هاتف فهمیدم که سرنوشت ما مرگ است؛ ما داریم به سوی سرنوشت قطعی مرگ می‌رویم. جوابی که حضرت علی اکبر می‌دهد خیلی زیباست و نشان از معرفت و بصیرت بالای دینی او دارد: «فَقَالَ لَهُ يَا أَبَتِ لَا أَرَاكَ اللَّهُ سَوْءًا أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ قَالَ بَلَى وَ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ قَالَ فَإِنَّا إِذَا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحِقِّينَ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَدِّ خَيْرٍ مَا جَزَى وَ لَدَا عَنْ وَالِدِهِ»: «فرمود پدرم خداوند برای تو بد نمی‌خواهد مگر غیر از این است که ما برحقیم؟ امام فرمود قسم به کسی که بازگشت بندگان به سوی اوست ما برحقیم. فرمود: در این صورت هیچ باکی نیست که اینکه بمیریم در حالیکه برحقیم. امام حسین فرمود خداوند بهترین جزای خیر را که از طرف پدر به فرزند می‌دهد به تو بدهد» (مفید، ۱۳۷۲: ۸۲). از این دعای آخر امام میزان رضایت از فرزند کاملاً هویدا است.

۱۴۲

#### ۴-۲- عملکرد موسی و خضر

ماجرای این داستان در سوره کهف آمده<sup>۱</sup> حضرت موسی ماموریت داشت که در خدمت خضر قرار گرفته و او را شاگردی کند ولی با وجود اینکه این معلم بزرگوار از جانب خدا معرفی شده است و حضرت موسی به

<sup>۱</sup> صافات/۱۰۲

<sup>۲</sup> صافات/۱۰۳

<sup>۳</sup> کهف/۶۰-۸۲

حکمت و مدیریت خضر کوچکترین شکی ندارد و وعده هم داده که بر کارهای خضر صبوری کند، با این وجود از همراهی و کمک به او خودداری کرده حتی اعتراض هم می‌کند. در واقع آن تعبد محض را که ما از معصوم سراغ داریم در رفتار موسی نمی‌بینیم. ولی در مقابل نه از طرف خدا توبیخی نسبت به حضرت موسی صادر شده و نه از طرف حضرت خضر جز مفارقت با او طبق وعده‌ای که داشتند عکس‌العمل خاصی دیده می‌شود. دلیل عدم تبعیت محض حضرت موسی عدم درک فلسفه و حکمت کارهاست حتی ابتدا فکر می‌کند در این حوزه‌ها خلاف شرعی رخ داده است. مطلبی که خود حضرت خضر نیز پیش‌بینی کرده بود: «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا. قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا. وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا. قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا!»<sup>۱</sup> «موسی به او گفت: آیا تو را - به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی - پیروی کنم؟ گفت: «تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی. و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟ گفت: ان شاء الله مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد».

ارتباط و تعامل سازمانی این دو بزرگوار در سطح عصمت الهی مطرح است. با این وجود چون شرعا و عقلا خصوص عملکرد خضر برای موسی روشن نیست به کمک او بر نمی‌خیزد و حتی اعتراض هم می‌کند. از آن طرف خضر هم به او تحمیل نمی‌کند و حتی اعتراض هم نمی‌کند که مگر خدا مرا به معلمی معرفی نکرد؟ مگر من از علم لدنی برخوردار نیستم پس چرا از من تبعیت نمی‌کنی؟ بلکه این مدیر الهی صرفاً عدم ظرفیت ۱۴۳ همراهی در حد نظاره‌گری را اشکال می‌کند. خود خدا هم موسی را مواخذه نکرده هرچند به ایشان دستور داده بود شاگردی خضر را بکند. اینها نشان می‌دهد حتی در عمل یک معصوم با معصوم دیگر تبعیت از روی میل و رغبت صورت می‌گیرد و این میل و رغبت از بصیرت به عمل بر می‌خیزد. وقتی در رابطه با دو معصوم این معنا جاری است مسلماً در رابطه غیرمعصوم با غیرمعصوم به طریق اولی مطرح است. بنابراین در نظام مدیریت ولایی و الهی شوق و رغبت و بصیرت دهی مناسب با توجه به نوع مسئولیت افراد، محور اعمال مدیریت و تحقق تبعیت از نیروهای تحت فرمان است (نقی پورفر، پیشین: ۱۶۴).

#### ۴-۳- عملکرد امام حسین و یارانش

یکی دیگر از مواردی که در اینباره از سیره معصوم(ع) گزارش شده عملکرد و اذن امام حسین به یاران برای رفتن در شب عاشورا بود. امام سجاد از آن بزرگوار نقل کرده که فرمود: «... من یارانی برتر و بهتر از یاران خویش، و اهل بیته نیکوکارتر و پرهیزکارتر از اهل بیت خود نمی‌شناسم، خداوند به همه شما جزای خیر عطا

<sup>۱</sup> کشف/۶۹-۶۶

کند. آگاه باشید، گمان می‌کنم فردا روز (برخورد) ما با این دشمنان است. آگاه باشید، نظرم اینست که شما همگی با آزادی بروید. از ناحیه من عهده بر گردن شما نیست...» (مفید، پیشین: ۹۱). با وجودی که امام حسین در قیام‌اش همه را به همراهی طلبیده و یاران چندین روز، بعضی حتی از خود مدینه امام را همراهی کرده‌اند ولی در منطق امام حسین همراهی بالاجبار جایی ندارد بلکه همراهی بایستی از روی اختیار و آگاهانه باشد. و لذا تعدادی از آنان شب عاشورا امام را ترک می‌کنند ولی آنانی که می‌مانند، فرمانبری به همراه بصیرت عمیق دینی مهم‌ترین شاخصه آنان است، نمونه‌اش در اقرارهای آنان بعد از این درخواست امام حسین کاملاً هویداست بعنوان نمونه، علاوه از حمایت‌های بنی‌هاشم و شخص حضرت ابوالفضل که در لسان امام صادق با عنوان «نافذ البصیره» (ابن‌حیون، ۱۴۰۹: ۱۹۱)، نام برده شده، تعدادی از یاران امام حسین اینگونه پاسخ دادند: مسلم بن عوسجه اُسدی گفت: «اگر ما شما را رها کنیم در مورد اداء حق شما چه عذری پیش خدا بیاوریم؟...» سعید بن عبد‌اله حنفی گفت: «... والله اگر بدانم کشته می‌شویم سپس زنده گردیده (زنده) زنده سوزانده می‌شوم و سپس تکه تکه می‌گردم و این عمل هفتاد بار با من انجام می‌شود از شما جدا نمی‌شوم تا در کنار شما با مرگم خدا را ملاقات کنم...» زهیر بن قین گفت: «والله دوست داشتم کشته می‌شدم، سپس دوباره زنده شده بعد کشته می‌شدم، تا جائیکه هزار بار اینچنین کشته می‌شدم، تا خداوند بدین وسیله، کشته شدن را از شما و جوانان اهل بیت شما دور می‌گردانید!» (مفید، پیشین: ۲۰۶). این جملات بیان می‌کند، اینکه امام حسین می‌فرماید من یارانی بهتر از شما سراغ ندارم براساس چه انگیزه‌هایی بوده است. آنان با اختیار و بصیرت کامل در این راه قدم گذاشته بودند. و لذا می‌بینیم با وجود کمی عده و عده تاریخ‌ساز شده، و نه تنها در عصر خود بلکه در تمام عصرها سرمشق آزادی‌خواهان جهان شدند. بنابراین یک مدیر اسلامی برای موفقیت در حوزه مدیریتی خویش، بایستی با الگوگیری از سیره معصومان به این دو اصل در کنار دیگر اصول مدیریتی اهتمام ویژه داشته و از آنها غافل نشود که از جمله آثار مهم دنیوی آن تحکیم و نهادینه‌سازی انضباط معنوی و مادی در بین کارکنان است.

۱۴۴

##### ۵- نقش اطاعت اختیاری و با بصیرت در نهادینه‌سازی انضباط کارکنان

اگر انضباط را به دو صورت ظاهری و معنوی تقسیم کنیم مسلماً آنچه که باعث تثبیت انضباط ظاهری هم می‌شود انضباط معنوی است. زیرا بعنوان اهرمی قوی و بدون دخالت خارجی باعث بوجود آمدن و نهادینه شدن انضباط ظاهری می‌شود. و با توضیحاتی که داده شد داشتن بصیرت و آگاهی در کنار روحیه حریت و آزادگی باعث تبلور انضباط معنوی و به تعبیری تقید دینی می‌شود. این امر براساس مبانی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و کشف ابعاد و اصول حاکم بر آنها در آموزه‌های دینی است که خود مقاله مستقلی را می‌طلبد. اجمالاً اینکه در بعد هستی‌شناسی، جهان مبدأ و معادی داشته و انسان موجودی مکلف

است.<sup>۱</sup> در بعد انسان‌شناسی نیز انسان فطرتاً ملهم به شناخت فجور و تقوا بوده و در عین حال از جنبه روانی به علت ذی‌العقل بودن از تحمیل گریزان است. از طرف دیگر از بُعد معرفت‌شناسی و حیانی آن چیزی که سختی‌ها را کاهش می‌دهد و به حرکت‌ها جهت می‌دهد ایمان به خدا و جهت‌گیری در راستای خواسته‌های اوست<sup>۲</sup> و از آنجا که بر مبنای جهان‌بینی توحیدی ارزش‌گذاری اعمال به میزان اتصاف آنها به رنگ و بوی خدایی است این امر در سایه معرفت توأم با اراده حاصل شده و به نوبه خود بستر مناسبی جهت تحکیم و تثبیت انضباط معنوی کارکنان به حساب می‌آید. زیرا عامل درونی ایمان، او را به انضباط و مقید بودن فرا می‌خواند. بنابراین یک مدیر اسلامی بصیر، علی‌الخصوص در نظام‌های سیاسی ارزشی، بایستی به این فاکتور-های مهم در مدیریت توجه ویژه نماید.

### نتیجه‌گیری

باتوجه به بحث‌های گذشته و با عنایت به بحث‌های لغت‌پژوهی و مستندات قرآنی و روایی ارائه شده، نتایج ذیل بدست می‌آید:

- واژه اطاعت از بُعد لغوی با اختیار- که به نوبه خود با بصیرت رابطه تنگاتنگی دارد - رابطه قوی داشته و لغت‌پژوهان اطاعت بدون رغبت را حتی با وجود مبتنی بودن آن بر خضوع و عمل طبق اوامر صادره، به معنای "کره" که در مقابل اطاعت و بلکه ضد آنست گرفته‌اند. اختیار هم بدون بصیرت معنا ندارد، زیرا وجود اختیار<sup>۱۴۵</sup> بدون آگاهی لازم با وجود عوامل گمراه کننده به گمراهی انسان می‌انجامد. خدای متعال نیز هم به بندگان خود اختیار داده و هم با الهام فجور و تقوا به آنها و همینطور با فرستادن سفرای خود در راستای افزایش بصیرت آنان، عمل نموده است.

- اطاعت‌پذیری در اسلام مخصوصاً در مقابل معصومین اهمیت بالایی داشته بطوریکه داشتن ایمان منوط به تسلیم فکری و عملی در مقابل فرستاده خدا شده است. با این وصف اطاعت‌پذیری مطلق در برابر معصومین مبتنی بر دو اصل مهم اختیار و بصیرت بوده که از آیات متعددی از جمله آیات (بقره/۲۵۵ و یوسف/۱۰۸) قابل برداشت است. علاوه از آن، از آنجا که انسان‌ها ذوی‌العقول هستند، تحمیل و تحمیق را بر نتافته و با هویت ذاتی آنان سازگار نیست. دین مبین اسلام نیز بر تفکر و اندیشه دعوت نموده و اجبار و جهل را قبول ندارد. سیره رفتاری معصومین نیز چه در برخورد با معصومی دیگر، مانند: عملکرد حضرت ابراهیم و اسماعیل و

<sup>۱</sup> هود/۱-۴

<sup>۲</sup> شمس/۸-۷

<sup>۳</sup> بقره/۱۵۵-۱۵۷

حضرت خضر و موسی و چه در برخورد با دیگران، مانند عملکرد امام حسین با یاران خود، مبتنی بودن اطاعت‌پذیری به اختیار و بصیرت را تایید می‌کند.

- بنابراین وقتی تسلیم در برابر معصوم چنین حکمی دارد به طریق اولی درباره غیرمعصوم نیز اطاعت‌پذیری منوط به اختیار و بصیرت است. زیرا غیر معصوم از خطا مبرا نبوده و مسلماً پیروی اجباری و جاهلانه از خطاکار نه با عقل جور در می‌آید نه با شرع. و لذا یک زمامدار و مدیر اسلامی نمی‌تواند صرفاً با تکیه بر نظریات مدیریتی ارائه شده توسط نظریه‌پردازان این رشته، مدیر اسلامی موفق باشد. در نگاه قرآن، مدیر با بصیرت و موفق اسلامی کسی است که در ارتقای بصیرت زیردستان تلاش نموده و به جای تحمیل نظرات خود، کمک نماید فرمانبران آگاهانه و با اختیار خود تصمیم بگیرند و در واقع این رمز پیروزی مسلمانان در عرصه‌های مختلف با وجود کمی عده و عده بوده است. یکی از آثار مهم این نوع نگرش مدیریتی تحکیم مبانی انضباطی معنوی و ظاهری کارکنان خواهد بود. وگرنه با تحمیل و تحمیل اگر هم چند صباحی موفقیتی حاصل شود در دراز مدت آسیب‌های جدی آن در مجموعه تحت امر آشکار خواهد گردید.

## فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم. ۱۴۶
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- ابن‌شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۳۶۲)، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، چ ۲، قم: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم.
- ۳- ابن‌منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، مترجم: جمال‌الدین میر دامادی، چ ۳، بیروت: دارالفکر-دار صادر.
- ۴- امام خمینی، روح‌اله (۱۳۷۹)، صحیفه امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- ۵- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، محقق: محمد عبدالرحمن، چ ۱، بیروت: دارالکفر.
- ۶- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب القرآن، محقق: صفوان عدنان داودی، چ ۱، دمشق: بیروت: دارالعلم الدار الشامیه.
- ۷- رضائیان، علی (۱۳۹۳)، مبانی سازمان و مدیریت، چ ۱۷، تهران: انتشارات سمت.
- ۸- زمخشری، محمود (۱۴۰۷)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چ ۳، بیروت: دارالکتاب العربی.
- ۹- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۱۰- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، محقق: محمد جواد بلاغی، چ ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو.



- ۱۱- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷)، **جوامع الجامع**، چ ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
- ۱۲- طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، **التبیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۳- عبده، محمد (بی تا)، **ترجمه و شرح نهج البلاغه**، محقق/مصحح: عبدالحمید محمدمحیی الدین، چ ۱، قاهره: مطبعه الاستقامه.
- ۱۴- فخررازی، محمد (۱۴۲۰)، **مفاتیح الغیب**، چ ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۵- فیومی، أحمد بن محمد (۱۴۱۴)، **المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر**، چ ۲، قم: دارالهجره.
- ۱۶- قرائتی، محسن (۱۳۸۸)، **تفسیر نور**، چ ۱، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- ۱۷- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱)، **قاموس قرآن**، چ ۶، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- ۱۸- قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷)، **تفسیر قمی**، محقق: سید طیب موسوی جزیری، چ ۴، قم: دارالکتاب.
- ۱۹- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، **الکافی (ط - الإسلامیه)**، محقق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- ۲۰- مدرسی، سید محمدتقی (۱۴۱۹)، **من هدی القرآن**، چ ۱، تهران: دار محبی الحسین.
- ۲۱- مراغی، احمدمصطفی (۱۹۸۵)، **تفسیر المراغی**، چ ۲، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- ۲۲- مصطفوی، حسن (۱۳۶۸)، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، چ ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۳- مفید، محمد بن محمد (۱۳۷۲)، **الاءرشاد فی معرفه حجج اله علی العباد**، محقق/مصحح: موسسه آل البيت (ع)، چ ۱، قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید.
- ۲۴- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۵)، **تفسیرنمونه**، چ ۱۲، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- ۲۵- نقی پورفر، ولی اله (۱۳۸۵)، **اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن**، چ ۲۵، تهران: انتشارات ماه.